جمشید، سیاه پوش کافر[۱]

برگردان: پروفیسور دکتور لعل زاد

لندن، ۱ جولای ۲۰۲۳

بردگی در کابل*

تمام خدمه‌ها به شمول زن و مرد (و صیغه‌ها) در خانه‌های سران کابل («خوانین») با پول («زرخرید») خریداری می‌شوند. آنها از چترال، گیلگیت، هزاره‌های کابل، پنجشیر، شبرغان و میمنه آورده شده اند. میرهای این مناطق رعایای خود را می‌فروشند و برای هر خانه یا روستا سهمیه خاصی تعیین می‌کنند. آنها به سرای مادر وزیر (کاروانسرای بزرگی که توسط مادر محمد اکبر خان، برادر بزرگ امیر شیر علی، حاکم کنونی کابل ساخته شده است) آورده می‌شوند و سپس به امیر کابل و سایر سرداران فروخته می‌شوند. برده‌ها بر خلاف میل شان آورده می‌شوند، اما اکراه و مخالفت آنها فایده ندارد و برای شان خطرناک است. من خودم از طرف امیر کابل فرستاده شدم تا ۲۹ مرد را از ابراهیم بای/بیگ هزاره بگیرم که برای من دستور بالای «تیکه دار»های (قراردادی‌های عواید وغیره) قریه‌های معین را داد. وقتی والدین مجبور به جدایی از فرزندان خود می‌شوند، تسلیم فرمان می‌شوند، اما برده‌ها معمولاً چند روز گریه می‌کنند و گاهی در صورت مقاومت، شدیدا مورد لت و کوب قرار می‌گیرند. برده‌ها عموما شیعه (یا فرقه رافضی اسلامی) اند، اما میر میمنه سنی‌های ارتدوکس را نیز می‌فروشد. هندوها و یهودها هرگز فروخته نمی‌شوند، زیرا آنها «مطیع اسلام» در نظر گرفته می‌شوند؛ یعنی مجموعه‌ای که آرام اند و اجازه می‌دهند لگدمال شوند.

---

* با آنکه این مقاله به زمان امیر شیر علی اشاره دارد، اما در همه حال و در مورد برده داری در وضعیت کنونی نیز صادق است. «ماجراهای جمشید» برادرزاده جنرال فرامرز معروف بسیار قابل توجه است و بر تاریخ معاصر افغان‌ها و توپوگرافی آنها روشنی می‌اندازد. امیدوارم که در شماره آینده «فصلنامه آسیایی» به نشر برسد. مترجم انگلیسی.

از برده‌ها برای کار در حرمسراها یا در بیرون خانه یا برای خدمت سربازی وغیره استفاده می‌شود. هر ماه برده‌ها در گروه‌های ۲۰، ۴۰ یا ۱۰۰ نفری در یک وقت آورده می‌شوند. بسیاری‌ها در زنجیر و زولانه اند. از کوشک که حدود ۵ روز از هرات فاصله دارد، برده‌های زیادی آورده می‌شود. این محل مانند یک زندان بزرگ پر از اسیران هزاره جمشیدی لغری، بالامرغاب و هرات است (شیعیان آن ناحیه دو سوم جمعیت را تشکیل می‌دهند). مردانی که من آوردم، بخشی از درآمد امیر و هم کمک‌های غیرنقدی (پارچه، غلات وغیره) بود. اینها به عنوان هدیه نیز برای امیر فرستاده می‌شوند. شیرعلی هزاره مردان زیادی را می‌فروشد؛ او سواران خود را از طریق مناطق وسیعی می‌فرستد و آنها صدها نفر را در یک زمان می‌آورند.

امیر صاحب هم برده‌ها را می‌فروشد. به گونه مثال، او دو دختر و دو پسر را به سلطان محمد خان، برادرزاده دوست محمد فروخت.

در بدخشان دو سرای برای برده‌ها وجود دارد و وقتی من در بخارا بودم، سرای‌های زیادی تقریبا پر از برده‌ها برای فروش بود [بردگی از آن زمان توسط روس‌ها در بخارا لغو شد. ویراستار]. همچنین وقتی در قرشی بودم، در آن جا یک بازار برده‌فروشی وجود دارد. این یک منطقه بسیار بزرگ و بزرگتر از لاهور است.

من هرگز نشنیده‌ام که هیچ برده‌ای توسط افغان‌ها آزاد شده باشد. همه برده‌های پیر و کهن‌سال پدر امیر هنوز در خانه‌های شان وجود دارند. وقتی برده‌ها با هم ازدواج می‌کنند، فرزندان‌شان نیز برده می‌شوند. بایسون در نزدیک آمودریا، مکانی به بزرگی راولپندی، نیز بازار بردگان است. این ۳ روز از قرشی فاصله دارد و در آن سوی اکسوس قرار دارد، جایی که اوزبک‌ها عمدتا برده می‌فروشند. شیرآباد (زیر اثر بخارا) شهر و قلعه‌ای بزرگی با تاجران زیادی برای فروش برده‌ها دارد. کولاب نیز چنین است. غزنیگک نیز شهری بزرگ است و ۲ روز از کولاب فاصله دارد. کرمینه و کراکول نیز بازارهای برده

فروشی بزرگی دارند (آنها زیر اثر بخارا اند). در خان آباد (که متعلق به امیر شیرعلی است)، قندز و تاشقرغان (جایی که «سرای هندو» نام دارد) برده فروشی بسیار بزرگ وجود دارد؛ همچنان در آقچه، سر پل (جایی که این تجارت زیاد است) و اندخوی. در این مکان‌ها تاجران افغان تا حد زیادی برده می‌فروشند. قندهار به عنوان بازار برده‌فروشی بسیار معروف است.

اتفاقا می‌توانم اشاره کنم که وقتی برده‌ای عضو یک خانواده می‌شود تا زمانی که او اطاعت کند با او خوب رفتار می‌شود. در فراه بسیاری از سیستانی‌ها می‌آیند و قاجارها (شیعه‌های پارسی) را برای فروش می‌آورند. برده‌ها را فقط زمانی می‌کشند که کار بسیار نادرستی مانند زنا و خیانت کرده باشند. در صورت دزدی وغیره لت و کوب یا دوباره فروخته می‌شوند. پسران برای اهداف غیراخلاقی خریداری می‌شوند. برده‌های فراری که گرفتار شوند، رگ پای آنها بریده می‌شود. برده‌ها غالبا مزارعی برای کشت دارند. وقتی به همرای میرآخور برای بردن یک فیل و چند دوشیزه (باکره) از امیر شیرعلی به عنوان سپاس‌گزاری از عدم دخالت بخارا در تلاش‌های امیر در ترکستان نزد شاه مظفر خان توره فرستاده شدم، در بخارا صدها مرد را دیدم که با دستان بسته پشت سر هم در یک صف روی ریگستان یا محل اعدام نشسته بودند که در آن دکان‌های زیادی وجود دارد تا توسط تعدادی جلادها مانند گوسفندان ذبح شوند. صحنه‌های خون افزون از هر توصیف است. مردان به دلیل دزدی یا نوشیدن شراب یا هر عمل مشابه «کفری» بر اساس دین محمدی کشته می‌شدند، در حالی که خود شاه زیباترین پسران و دخترانی را می‌گیرد که رعایایش به او پیشنهاد می‌کنند.

پنجشیری‌ها عمدتا در غافلگیری پسران کافر مقصر اند، در حالی که آنها گله‌های خود را نگهداری می‌کنند، آنها را می‌گیرند و به بردگی می‌برند. اما سران کافر هرگز مردم خود را نمی‌فروشند، آن گونه که حاکم چترال می‌کند. پنجشیری‌ها هم تابع امیر نیستند. یکی بنام غازی خان مخصوصا مستقل بود و با وجود نامه‌های اظهار امیر به دوستی، نزد امیر

نمی‌آمد. او بسیار ثروتمند است، دسته‌های غارتگرانه ترتیب می‌دهد، تمام روستاها را به اسارت می‌برد و در کابل می‌فروشد، جایی که پول خوبی دریافت می‌کنند و اسیرکنندگان لباس‌های افتخاری وغیره می‌گیرند. در واقعیت، حکومت امیر کمرنگ‌تر از هرگونه توصیف است [حال این گونه نیست و امیر قدرتمند شده است. ویراستار].

به گونه مثال، او یک بار دستور داد که هیچ کس نباید سلاح داشته باشد. یک دفعه غوغای عمومی بر پا شد و نظم از بین رفت. زمان دیگری دستور داد که عریضه‌های کتبی جای درخواست‌های شخصی را بگیرد که معمولا او را محاصره می‌کردند. یک روز من یک افغان را بیرون کردم که فورا امیر را محکم گرفت. عارض یا درخواست کننده مورد لت و کوب قرار گرفت، اما او به شدت به امیر دشنام داد و در نتیجه قوم او به دلیل غلزایی بودن، تعدادی از کابلی‌ها و دیگران را کشتند که به جهات مختلف سفر می‌کردند. سرانجام امیر مجبور شد برای آنها پول بپردازد و از آنها بخشش بخواهد. روسای غلزای که حسرت الله کلان آنها است، هر کاری که دل‌شان بخواهد، انجام می‌دهند. اقتدار امیر در فاصله کمتر از یک روز راهپیمایی از کابل یعنی در منطقه کوهستان صفر است. امیر مورد تنفر سردارها و بیش از همه مورد نفرت یعقوب خان است که از حق جانشینی به نفع عبدالله جان محروم شده است که مادر او حاکم امیر است. اما یعقوب خان شجاع است و به اندازه امیر پدرش خیانتکار نیست که غالبا سران را به ملاقات خود دعوت کرده، سپس آنها را به زندان انداخته و سلاخی کرده است.

من ۱۱ نفر را به دستور امیر کشتم؛ اما گناه بر او است، زیرا باید فرمانش را اطاعت می‌کردم. در حالی که آنها را نیمه شب برای ذبح می‌بردند و ماموران قبرهای شان را پیش روی شان حفر می‌کردند، آنها خواستار اجازه نماز شدند، اما چون امیر ما را از چنین امتیاز/اجازه منع کرده بود، آنها را به یکبارگی کشتیم، در قبرهای شان گذاشتیم و گلوی شان را پس از برداشتن ریش‌های شان بریدیم. من به ویژه مرد بسیار خوبی را بنام احمدعلی خان به یاد دارم، یکی از سران لوگر که به این ترتیب در دام دعوتنامه گرفتار

شد و سپس اعزام شد. او با دست خود ریش خود را کنار گذاشت، روی زمین دراز کشید، دست هایش را نمی‌بست که ما به او اجازه دادیم، چون دیدیم مردی شجاع است. یگانه گناه او این بود که با امیر در مورد مصادره اموالش گفتگو کرده بود، در حالی که امیر با خنده به سخنان او گوش داده بود، اما آن رئیس هرگز انتظار چنین پایانی را برای دیدار با او نداشت. این رفتارها باعث عدم اعتماد سردارها به امیر شده است و هیچ دوست و رفیقی ندارد.

کافرها در یک گوشه‌ای دنیا زندگی می‌کنند و فقط می‌خواهند به حال خودشان گذاشته شوند، اما مسلمانان بالای آنها یورش می‌برند و فرزندان شان را می‌ربایند. نتیجه این است که کافرها [سیاه پوش] هر مسلمانی را که پیدا کنند می‌کشند، اما غارت نمی‌کنند. آنها وسایل زندگی دیگری، به ویژه گله‌های بزرگ گوسفند و بز دارند. اگر آدم ربایی توقف شود، ناامنی جاده‌ها پایان می‌یابد. پنجشیری‌ها، کوهستانی‌ها، لغمانی‌ها، تگاوی‌ها و حتی در نقاط دورتر، چترالی‌ها و شغنانی‌ها دشمنان کافرها اند.

نیمچه کافرهای نواحی پیچ، چغانسرای وغیره، آن گونه که از نام‌شان پیداست، نیمه مسلمان اند و مانند کافرهای باشگالی زیر حکومت چترال اند و برای اینکه با همسایگان یا حاکمان مسلمان خود در صلح زندگی کنند، سالانه چند نفر را به عنوان برده باج می‌دهند. من شک ندارم که کافرها در نهایت تحت سلطه یا نابودی قرار خواهند گرفت، هر چند که تا کنون با موفقیت مقاومت کرده اند، زیرا آنها توسط کمربندی از مسلمانان محاصره شده اند و اگر آنها با هم یکجا شوند و لشکرهای بزرگی با توپ وغیره بیاورند، کافرها با نیزه‌های خود چه می توانند انجام دهند؟ امیر از کافرها و حتی قزلباش‌ها و مردان چنداول متنفر است که در شرایط اضطراری یکی اند. او هرگز نیم مایل حرکت نمی‌کند، بدون اینکه توسط دو یا سه گروه سرباز محاصره شده باشد (خان چین خان رئیس مردان چنداول است). آیا حاکمی که باید چنین اقدامات احتیاطی را انجام دهد، یک شاه واقعی است؟ او یک بار از نایب توره کافر درخواست نمود که با وعده پاداش بزرگ تسلیم شود، اما وقتی

کافر پاسخ داد که می‌خواهد چون فقیر و پری در کوه باقی بماند، در حالی که امیر در کشور خودش شاه و ثروتمند باشد، لشکرکشی علیه کافر سازماندهی شد. من از نتیجه آن اطلاعی ندارم، زیرا پس از آن کابل را ترک کردم*.

در مورد روس‌ها، من می‌ترسم نظر خود را به شما بگویم، اما وقتی شما به من دستور می‌دهید، باید بگویم، من فکر می‌کنم پولی که انگلیس‌ها داده اند کاملا بیهوده است، زیرا رابطه با روس‌ها از طریق محمد علم خان حاکم ترکستان حفظ می‌شود. امیر به اندازه کافی عاقل است و اجازه نمی‌دهد که هیچ نامه‌نگاری مستقیمی به کابل بیاید، جایی که یک خبرنویس برتانیه در آنجا است. امیر بسیار ثروتمند است و تمام پولی که از حکومت هند بدست می‌آورد در خزانه خود نگه می‌دارد و هیچ چیزی از آنها برای سربازان داده نمی

---

* بخش تراژیک: کافر از آن زمان اشغال شد و بیشتر ساکنان آن‌ها نابود شدند یا به بردگی به کابل برده شده و مسلمان شدند. به گونه مثال، از اینکه این کافرها چقدر نفرت انگیزاند، بخش تراژیک زیر روایت می‌شود: حدود ۳۰ سال پیش، در عهد امیر شاه نظام الدین حاکم مستقل بدخشان که اکنون ضمیمه افغانستان شده است، یک لشکر ۱۰۰۰ نفری برای اشغال کافرها به هندوکش فرستاد. این نیرو موفق شد دو روستای مستحکم را تسخیر کند، اما مدافعان کافر که در محاصره قلعه سوم خود مقاومت را بیفایده دیدند، به جای مسلمان شدن یا برده مسلمانان شدن خود را آتش زدند و به خاکستر تبدیل شدند. فاتحین در اثر بارش برف سنگینی که سه روز به طول انجامید، قبایل همجوار کافر در زیر پوشش آن فرصت یافتند که جمع شدند و مسلمانان را محاصره کردند که تقریبا تمام آنها کشته شدند و یا کسانی که به کوهها گریختند، در اثر سرما هلاک شدند. تنها ۷ نفر که به شدت یخ زده بودند، سرانجام به بدخشان بازگشتند و نظام الدین از قصد خود برای اشغال کافرها دست کشید. جانشنین او جهاندارشاه، دوست عبدالرحمن نیز لشکری به کشور کافرها فرستاد و چند قلعه را گرفت و برخی دیگر را محاصره کرد، اما سرانجام پس از انعقاد معاهده با کافرها عقب نشینی کرد. آنها پس از این، نمایندگانی به بدخشان می فرستادند و هدایایی از جانب جهاندار شاه دریافت می‌کردند. وقتی این شهزاده جوانمرد توسط گروه طرفدار افغان‌ها زیر رهبری محمود شاه بیرون رانده شد، عهدنامه با کافرها لغو شد و اکنون در آستانه لشکرکشی دیگری از بدخشان به کافرها هستیم که همزمان است با لشکرکشی نیروهای افغان که از سمت جنوب و غرب آن کشور بدبخت پیشروی دارند. مترجم انگلیسی.

شود و یا به نفع مردم استفاده نمی‌شود [حال این گونه نیست. ویراستار]. روس‌ها نیازی ندارند که کابل را بگیرند. این از قبل مال آنهاست، زیرا آنها نیرو دارند. آنها با ضمیمه کردن کابل نام بدی کمایی نمی‌کنند، اما به اشاره آنها یعقوب خان می‌تواند به کابل لشکرکشی کند، در حالی که آنها از شیرعلی مطمین اند.

وقتی در هرات بودم، جایی که یعقوب خان پول زیاد و نفوذ زیاد دارد، فرستاده‌ای که نزد فرماندار روسیه فرستاده شده بود که تنها چهار روز فاصله داشت، به ما گفت که آنها واقعا مرد اند. انگلیس‌ها پول می‌دهند و ۱۰۰۰ روپیه به جای از دست دادن یک نفر می‌دهند، اما روس‌ها به فداکردن افراد اهمیتی نمی‌دهند و بنابراین می‌توانند هر کاری که دوست دارند، انجام دهند. من بارها شنیدم که امیر از روس‌ها ستایش می‌کند و می‌گوید که حاضر است تابع آنها باشد. او فقط منتظر بود ببیند که تعادل چگونه به پیش می‌رود، زیرا به گفته خودش، وقتی انگلیس‌ها با روس‌ها می‌جنگیدند، ترک‌ها، آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها و برخی نژادهای دیگر را برای کمک فراخواندند، اما روس‌ها یک دست بودند. او گفت: «من گوساله‌ای هستم که شیر می‌خواهد و انگلیس‌ها گاوی اند که آن را می‌دهند».

امیر در مستی و خلوت با نزدیکانش خیلی چیزهای زیرکانه می‌گوید. امیر سه زن و اموال فراوان به من داده است، اما چون در حالت مستی به من دستور داد که یکی از صیغه‌هایش را بگیرم، نپذیرفتم و گفتم که من برده آنها هستم. از اینکه حالا آنها با اموال و خانواده من چه کرده‌اند، نمی‌دانم. من هیچ فرزند ندارم. وقتی جنرال فرامرز درگذشت، امیر زنان او را در بین سربازان خود تقسیم کرد، زیرا یک افغان چیزی بنام ایمان و سپاسگزاری را نمی‌داند، چنانچه قاجارها آنها را بنام "الحیوان" تحقیر می‌کنند. روس‌ها هرات و قندهار را می‌گیرند و یعقوب خان را در کابل نصب می‌کنند. در مورد ترکستان، جاده‌ها زیاد و آسان است، مثلا از کیلیپ تا کرکی، خوجه صالح، بندر/کشتی سریع، غزنیگک، بندر/کشتی کولاب، بندر/کشتی ریگی در جاده شبرغان و اندخوی، همه برای توپخانه آسان بوده و دشت هموار با سنگ یا پوشش گیاهی است. وقتی انگلیس‌ها به امیر پیشنهاد کردند که در

دیزره، روبروی خیرآباد سنگر بسازد، او از مشاورانش پرسید که چه کند و آنها گفتند که تظاهر برای تقابل با روس‌ها بیهوده است، چون می‌توانستند از چندین نقطه عبور کنند. اما ممکن است به انگلیس‌ها گفته شود که کاری برای حفظ شوخ طبعی آنها انجام شده است. کیرکی ۳ کاس از اندخوی فاصله دارد.

اما در مورد اینکه امیر بردگی را لغو می‌کند، او هر چیزی را وعده می‌دهد، اما کار عملی نمی‌کند. قبایل افغان در آن راه‌ها متعدد و مستقل اند. مگر اینکه انگلیس‌ها یا حتی روس‌ها حاکمیت در کشور را در دست گیرند و مردم را که تحت ظلم حاکمان خود اند، یکسان خوشحال می‌کند؛ هیچ کاری نمی توان کرد. اگر انگلیس‌ها کابل را بگیرند، کافرها احساس بزرگ/بلند شدن خواهند کرد، اما در این زمان امید چندانی به آنها نیست. اگر روس‌ها به کرکی می‌آمدند، اوزبک‌ها خودشان محمد علم خان را تسلیم می‌کردند، برای اینکه بسیاری از خانواده‌های برجسته در اثر خیانت و ظلم افغان‌ها از بین رفته‌اند.

+ + +

عصاره‌های زیر از آثاری که به تازگی منتشر شده است، نشان می‌دهد که کافرها به همان اندازه که از زمان‌های بسیار قدیم برای اهداف برده‌داری در کابل ربوده می‌شدند، در ۱۸۹۵ نیز ربوده شده‌اند. از یک فقره واقعی روزنامه نیمه رسمی «پاینیر» الله آباد چنین برمی‌آید که در نتیجه لشکرکشی‌های کنونی افغان‌ها در اثر تعیین مرزهای ما در معاهده دیورند، کافرستان به عنوان یک کشور مستقل یا بهتر است بگوییم تجمع سایر قبایل مستقل نیز در عرض یک سال آینده وجود نخواهند داشت:

«به احتمال زیاد کافرها به زودی آخرین پیچی را احساس خواهند کرد که امیر کابل بر روی آنها اعمال می‌کند. سپهسالار لشکر کوچکی دارد که در بیرکوت در ۳۰ مایلی زیر دروش اردو زده است، در بدخشان در شمال و کوهستان در غرب، ستون‌های دیگری آماده حرکت به سمت کافرستان اند. امیر به انقیاد کشور تمایل دارد، اما اینکه آیا او دستور

لشکرکشی زمستانی خواهد داد یا نه، مشکوک است. نیروهای او مشغول بهسازی جاده‌ها اند تا راهپیمایی آنها در آینده را تسهیل سازد و ممکن است پیشروی نهایی تا بهار به تعویق بیفتد. کافرها محکوم به فنا اند، زیرا اگر چه آنها ممکن است سرسختانه از گذرگاه‌ها و تنگی‌های دشواری که به دره‌های کشت‌شده منتهی می‌شوند دفاع کنند، افغان‌ها در درازمدت موفق خواهند شد. آنها بسیار بهتر از افراد قبیله مسلح اند و توپخانه کوهستانی آنها مزیت بیشتری به آنها می‌دهد. کافرستان به عنوان یک کشور مستقل در عرض یک سال دیگر وجود نخواهد داشت».

+ + +

آقای تامپسون در «کارزار چترال» در باره کافرها چنین اشاره می‌کند که در مورد گذرگاه لاوارای با آنها ملاقات کرده است. فصل ۲۱، ص۲۸۳: «همسایگان مسلمان آنها را «کافر» یا مشرک می‌خوانند و نسبت به آنها کینه‌ای بی‌رحمانه دارند؛ اما نه بی دلیل، زیرا آنها (مسلمانان) پیوسته به سرزمین آنها یورش می‌برند و زنان و فرزندان آنها را با خود می‌برند. گفته می‌شود که زنان آنها بسیار زیبا اند؛ در واقعیت، افغان‌ها ضرب المثلی دارند که می‌گوید، با ارزش‌ترین دارایی که یک مرد می‌تواند داشته باشد، یک مادیان بلوچی و یک کنیز کافرستانی است. کافرها طبیعتا انتقام می‌گیرند، اما به دلیل کمبود سلاح، معلول اند. آنها فقط تیر و کمان/نیزه دارند که با دقت و خنجر از آن استفاده می‌کنند».

+ + +

در روایت «در دربار امیر» که به تازگی نشر شده است، دکتر گری، جراح فقید برای امیر افغانستان، اغلب به طور اتفاقی به برده داری در کابل و برده‌های کافر اشاره می‌کند. در واقعیت، یکی برای او پیشنهاد شده است (ص ۴۹۸). "یک روز شاهزاده برده‌ای را به من هدیه داد... یک برده کوچک چه فایده برای من داشت؟ درست است که می‌توانستم او را بفروشم یا برای کسی بدهم، اما اصول من با آن رفتار مطابقت نداشت". او در جای دیگری از "پسر صورتی دیگری که در جنگ گرفته شده، چهره‌ای بسیار زیبا... خسته و غمگین" صحبت می‌کند». در جای دیگری از دکتر گری می پرسند: «چرا یک دوشیزه

کافر با پوست سفید را نمی‌خرید و او را همسر خود نمی‌کنید»؟ اشارات دکتر گری به برده داری در کابل در کل در عصاره‌های زیر آمده است:

فصل ۱۲، ص ۱۹۳: «برده‌های کابل کسانی اند که از کافرستان ربوده شده اند، یا اسیرهای جنگی اند که وقتی یک قبیله علیه امیر عصیان می‌کند».

فصل ۱۳، ص ۲۱۰: «اکنون اکثر برده‌ها در افغانستان هزاره اند، احتمالا به این دلیل که اخیرا آنها علیه امیر می‌جنگند... همچنین کودکان و زنانی اند که از سایر قبایل سرکش به اسارت گرفته شده اند و بردگان کافری که در کودکی از کافرستان ربوده شده اند».

ص ۲۱۱: «در مورد رفتار با برده‌ها در کابل می‌توان گفت که آنها به عنوان مال/ملکیت معامله می‌شوند؛ یک مرد این اختیار را دارد که برده خود را بفروشد، بکشد یا هر کاری که می‌خواهد انجام دهد، اما در کل، با برده‌ها به خوبی رفتار می‌شود، به ویژه در میان طبقات بالایی. قیمت برده‌ها بر حسب کیفیت شان متفاوت بوده و به گونه معمولی حدود ۳۰ روپیه است».

ص ۲۱۲: "این یک تخمین است، طوری که یک نوزاد حدود ۳۰ روپیه می‌شود. چندی پیش در کابل یک نوزاد هزاره را به نیم کراون خریدند [۱ کراون = ۵ شیلینگ]، خریدار مادر را به ۱۵ شیلینگ و پسر ۶ ساله را به ۵ شیلینگ خرید. این زن با فرزندانش از هزاره‌های ثروتمند و دارای موقعیت بودند. متاسفانه قبیله شورش کرد، مردان بیشتر کشته شدند و زنان و کودکان عرضه بازار شدند [بدون شک، یک سال پس از آن دختران و پسران کافر نیز به گونه آنها عرضه بازار خواهند شد، مگر اینکه به امیر تذکر داده شود که توهین به احساسات ضد برده داری ملت انگلیس به نفع واقعی او نیست. ویراستار].

فصل ۱۵، ص ۱۶۳: «یکی از معشوقه‌های امیر تب داشت؛ این برده حدود ۱۴ ساله، ملک نام داشت و از کافرستان بود. او پوست روشنی داشت و چهره او کاملا شبیه پسران انگلیسی بود و دو زمرد کلان در گوشواره‌های طلایی در هر گوش خود داشت. من فرصت صحبت با ملک را پیدا کردم. او پسر خوب و زیبا بود. به نظر می‌رسید که او کاملا افتخار داشت از اینکه مسلمان نیست، با آنکه او گفته نمی‌توانست که چیست. او فقط چند کلمه از زبان مادری خود را به خاطر داشت. پس از آن دوست بسیار خوب من شد. او درایت بسیار زیاد داشت و اگر می خواستم بدون گزارش رسمی توجه والاحضرت را به هر موضوعی جلب کنم، ملک همیشه آماده بود تا لحظه مناسبی را برای صحبت با والاحضرت انتخاب کند".

+ + +

یادداشت: کافرها ادعای نسب یونانی دارند، از این رو خود را «برادران اروپاییان» می‌خوانند و همیشه به حمایت و افتخار برتانیه اعتماد کرده‌اند، نه به این دلیل که آنها با انگلیس‌ها در تخمین مسلمانان «کافر» اند. در واقعیت، هسته کافرها واقعا یونانی‌های باستانی‌تر از یونانی‌های امروزی است و اگر فیلهیلن‌ها در تلاش برای رهایی یونانیان از یوغ ترک‌ها مستحق حمایت همه افراد فرهنگی بودند، کافرها نیز نباید مجاز باشند تا توسط جهان تحصیل‌کرده نابود شوند. مقدونی‌ها زیر فرمان اسکندر بزرگ، نوادگان یک مستعمره/آبادی یونانی قدیمی‌تر را شناختند که توسط دایونیسوس ساکن شده بودند که با آن‌ها ادغام شدند و گسترش یافتند، طوری که خانواده‌های حاکم سابق هونزه-ناگر، چترال، بدخشان، شغنان، واخان و سایر ایالات مجاور ادعای نسب اسکندری دارند. آزار و شکنجه مسلمانان به عناصر زرتشتی کافرستان در شمال و عناصر هندو و بودایی در جنوب و غرب افزوده شده است. شکل و چهره‌های کلاسیک کافرها الهام بخش مجسمه سازان یونانی-بودایی در سوات بود و کتیبه‌های با حروف یونانی باستانی که هنوز رمزگشایی نشده اند، پیش از کتیبه های آریانو-پالی اند. رقص و سرودهای باکیک و خاطرات یونانی بیشماری هنوز در کافرستان یافت می‌شود، اما تنها اولی یا رقص در سراسر دردستان

پراکنده شده است. این میراث کلاسیک گرانبها قبلا توسط تهاجمات ما به چترال و هونزه-ناگر آسیب دیده است و اکنون با همسان سازی کافرستان بت‌پرست با اسلام گرایی همسایه‌های آنها نابود خواهد شد. گویش‌ها با آیین‌ها نابود خواهند شد و حتی ترکیب قبایل خویشاوندی که تاکنون در تاریخ منزوی خود زندگی داشتند، پژوهش‌ها را مختل خواهند کرد؛ جابه‌جایی آنها از زیستگاه‌های تقریبا پیشاتاریخی شان، سنت‌های محلی را از بین خواهد برد، در حالی که جهان متمدن باید نهایت تلاش خود را برای حفظ آنها انجام دهد. مترجم انگلیسی.

---

(1). Jamshied, the Siah Posh Kafir. The Imperial and Asiatic Quarterly Review and Oriental and Colonial Record. Vol. I. Nos. 1 & 2. 1896. P. 153.



افغانستان در ۱۸۷۸